

## تجدید وحدت سیاسی - ملی و مذهبی ایرانیان در دوره‌ی صفوی

دکتر احسان اشراقی<sup>۱</sup>، نصرت خاتون علوی<sup>۱</sup>

### چکیده

تشکیل حکومت صفوی در ایران به دلیل تأثیر تعیین کننده‌ای که در سرنوشت ایران، سرزمین‌های اسلامی و معادلات جهانی برجای گذاشت، مهم‌ترین واقعه‌ای بود که در سال‌های آغازین سده‌ی دهم هجری قمری / سده‌ی شانزدهم میلادی در تاریخ جهان رخ نمود. پیش از آن که شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۰۷ هجری قمری تاج شاهی بر سر نهد و مذهب اثنی عشری را به عنوان مذهب رسمی ایران اعلام کند، سرزمین ایران عرصه‌ی کشمکش‌های متوالی مدعیان قدرت بود. در طول سده‌هایی که از یورش مغول می‌گذشت، این سرزمین همچنان از دستیابی به استقلال و وحدت ارضی و به تبع آن هویت مستقل سیاسی محروم مانده بود. مقارن با روی کار آمدن صفویان، ازبکان در شرق و عثمانی‌ها در غرب ایران فرمان می‌راندند و هر دو در صدد گسترش نفوذ خود در سرزمین ایران بودند و اگر حکومت نیرومندی روی کار نمی‌آمد، چه بسا ایران در متصرفات ازبکان و عثمانی‌ها ادغام می‌شد و برای همیشه از کسب استقلال بی‌نصیب می‌ماند. در چنین هنگامه‌ای تشکیل دولت صفوی و گسترش قلمرو نفوذ آن تا مرزهای شناخته‌ی ایران حیات دوباره‌ای به این کشور بخشید و با پی‌ریزی استقلال سیاسی و مذهبی آن، زمینه‌ی شکل‌گیری وحدت ملی را در ایران فراهم آورد.

**واژگان کلیدی:** صفویان، وحدت ملی، عنصر ایرانی، تشیع، وحدت ایرانی

۱. دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، گروه تاریخ، تهران، ایران.

تاریخ دریافت: زمستان ۱۳۹۰، تاریخ پذیرش: بهار ۱۳۹۱

## مقدمه

ایرانیان با قبول اسلام از همان آغاز، تسلط سیاسی خلافت را نپذیرفتند و با پدید آوردن نهضت‌های استقلال طلبانه کوشیدند از وحدت سیاسی - ملی خود پاسداری کنند. سلسله‌های حاکم بر ایران، اعم از حکومت‌های محلی و ایرانی‌الاصل (سامانیان، صفاریان و آل بویه) و فاتحان غیرایرانی ترک (غزنویان، سلجوقیان و خوارزم شاهیان) و دست‌نشانگان آنان (اتابکان آذربایجان و فارس) هیچ کدام زیر سلطه‌ی کامل خلفای عباسی قرار نگرفتند و به گونه‌های فرهنگی (از جمله نهضت شعوبیه) یا با مدیریت در امور سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، اصالت و توانمندی‌های مردم ایران را در بقای تاریخی جامعه‌ی بزرگ خود نگاه داشتند. حمله‌ی مغول، بی هیچ تردیدی، به نهادهای اقتصادی و فرهنگی ایران و جامعه‌های همجوار زبان‌های فراوان وارد ساخت و برخی از رشته‌های وحدت دینی و اعتقادی ممالک اسلامی را از هم گسست و خلافت عباسیان را از میان برد، لکن برای ایرانیان زندگی اجتماعی نوینی را در چارچوب هویت سیاسی نسبی و مستقل تری پدید آورد. حکومت ایلخانان و سرانجام یورش تیمور و حکومت تیموریان نتوانست پیوندهای قلبی ایرانیان را نسبت به اسلام و ارزش‌هایی که خاندان رسالت و امامت بیانگر آن بودند، ناتوان سازند.

سلسله‌های ملوک‌الطوایف و حاکمیت کوتاه مدت در پاره‌ای مناطق ایرانی، جنبش سرداران و قدرت نمایی‌های حاکمان محلی و درگیری‌های برخی از آن‌ها با یکدیگر، موقعیت ویژه‌ای پدید آورد تا در برابر امپراتوری نوپای عثمانی، به‌خصوص از سال ۸۵۷ هجری قمری با فتح قسطنطنیه، ایرانیان با به یاد آوردن خلافت امویان و عباسیان، در تکاپوی جدیدی قرار گیرند و خواستار وحدتی اجتماعی و سیاسی بر پایه‌ی فرهنگ و آرمان مشترکی باشند که در سده‌های پیشین زمینه‌ی آن آماده شده بود. این دگرگونی و رویداد به یکباره صورت نگرفت و در زمان‌های مورد اشاره، هیچ گاه به صورت کامل تحقق نیافت و به گمان ما، صفویان و عملکرد حکومتی آنان می‌تواند آغازگر طلیعه‌ی تاریخ جدید ایران به شمار آید.

در این پژوهش کوشش بر این است تا تجدید وحدت سیاسی - ملی و مذهبی ایرانیان در دوره‌ی صفوی مورد ارزیابی قرار گیرد. هدف اصلی این تحقیق پاسخ به پرسش‌های زیر است :

برافتادن دستگاه خلافت و پایان سیطره‌ی عرب چه نقشی در وحدت سیاسی - ملی ایرانیان داشت؟ نقش عنصر ایرانی در شکل‌گیری حکومت صفوی چه بود؟ آیا رسمی کردن مذهب تشیع توسط شاه اسماعیل اول در وحدت سیاسی - ملی ایرانیان نقش داشت؟ و سرانجام این که، وحدت ایران و ایرانی چگونه با تشکیل دولت صفوی تحقق یافت؟

در آغاز این پژوهش، بر افتادن دستگاه خلافت و فراهم شدن زمینه‌ی وحدت ملی ایرانیان مورد بررسی قرار گرفته است. در این قسمت از نخستین تلاش‌های ایرانیان برای وحدت ملی و رهایی از سنت‌های عربی، تا پیوستن ایشان به قیام علیه عباسیان و ایفای نقش در دولت عباسی و تشکیل دولت‌های نیمه مستقل و مستقل و پیروی از تشیع به عنوان مکتبی رهایی بخش و سرانجام ایفای نقش در سقوط عباسیان سخن گفته شده است. سپس، هم به نقش ایرانیان در شکل‌گیری دولت صفوی اشاره شده است، و هم به تلاش‌های این عنصر در بازیابی وحدت سیاسی و فرهنگ ایرانی و نجات دادن کشور از حاکمیت فرهنگ قزلباش که می‌رفت نام ایران را در این فرهنگ مستحیل نماید. در پایان نیز به نقش تشیع در وحدت ملی ایرانیان و چگونگی و علل رسمی کردن مذهب تشیع توسط بنیان‌گذار دولت صفوی و نقشی که مذهب تشیع در حفظ وحدت ملی و حکومت ملی در ایران و ایجاد اقتدار ملی ایفا کرد، اشاره شده است.

### برافتادن دستگاه خلافت و نقش آن در وحدت سیاسی - ملی و مذهبی ایرانیان

ورود اعراب به ایران که از سال‌های ۱۳-۱۴ هجری قمری آغاز شد، اگرچه با شعارهای انسان‌پسندانه‌ی دینی همراه بود، اما استقرار اعراب در ایران بیش از آن که رنگ و بوی اسلامی داشته باشد، بیانگر حکومتی صرفاً عربی بود که سعی می‌کرد ایرانیان را از جایگاه شایسته‌ی خود به زیر بکشد و تعصبات خاص عربی را جایگاهی شایسته ببخشد، و در این راه اعراب - به خصوص در دوران حکومت بنی‌امیه - از هیچ کوششی خودداری نکردند. ظلم و ستم و برتری‌طلبی اعراب و خوار شمردن ایرانیان از سوی آنان، از همان آغاز باعث می‌شد تا ایرانیان در برابر این ناملایمات قد علم کنند و از ملیت و جایگاه و فرهنگ و تمدن خویش دفاع نمایند. بر همین اساس، پیداست که از همان آغاز، حزب شعوبیه نخستین حزبی بود که در تاریخ ایران پس از اسلام شکل گرفت که رهبری آن را اشراف و طبقه‌ی ممتاز کشور به مثابه‌ی مرکز قدرت اتحاد ملی به عهده داشتند و برای استقلال، مخالفان گوناگون اعراب را به خود جذب می‌کردند (انصاف پور، ۱۳۵۹: ۵۱).

قیام ملی ایرانیان به سرداری ابومسلم خراسانی و شکست اعراب در زاب و انقراض بنی‌امیه و افتادن زمام دنیای اسلام به دست وزیران ایرانی با امامت دینی عباسیان، بیانگر کشمکش شدید میان ایرانیان و اعراب است. در این میان به نظر می‌رسد اعراب نیز بیش از آن که در فکر اسلام و نگهداری دین باشند، در برخورد با ایرانیان، جلوگیری از وحدت ایرانی و شکل‌گیری دوباره‌ی استقلال ایرانیان را هدف اصلی خود قرار داده بودند؛ چرا که اتحاد ایرانیان

برای اعراب خطر بزرگی بود و بر همین اساس، اعراب علیه مختار که « موالی را جایگاه بخشیده بود متحد شدند و او را کشتند چون قیام او را قیامی بر ضد عرب دیدند» (همان، ۵۱-۵۲). اعراب در این راه از دست آویز دین استفاده می کردند و ایرانیان نیز حمایت و گرایش به مذهب مخالف دستگاه خلافت ( مذهب شیعه) را به عنوان راهی برای جلوگیری از سوءاستفاده‌ی مخالفان خود از دین برگزیده بودند.

این کشمکش‌ها بعدها در قالب پیروزی ایرانیان با حمایت از مأمون که مادرش نیز ایرانی بود و شکست اعراب به دست طاهر و کشتن امین ادامه یافت و با کشتن بزرگان ایرانی مانند ابوسلمه‌ی خلال به فرمان سفاح (۱۳۲ هجری قمری)، ابومسلم خراسانی توسط منصور (۱۳۷ هجری قمری)، خاندان برمکیان به تحریک هارون الرشید و خاندان سهل با دسیسه‌ی مأمون (۲۰۳ هجری قمری) نشانگر تمام تلاش اعراب برای جلوگیری از قدرت‌یابی ایرانیان بود که عباسیان حکومت خود را مدیون آنان بودند و به رغم آن، صرفاً به دلیل ترس از تحقق ملیت استقلال ایرانی، این بزرگان را از بین می بردند (همان، ۵۱).

مرکز خلافت اعراب در بغداد را باید بزرگ‌ترین مرکزی دانست که علی‌رغم تمام تلاش‌های ایرانیان در ضمن عمر طولانی حکومت عرب، از استقلال ایران و تمرکز قدرت ایرانیان جلوگیری می‌نمود و باعث شد تا در طی این دوران، جنبش‌های قدرتمند ایرانی و سلسله‌های تشکیل شده به دست ایرانیان که تفکر ملی ایرانی برانگیزاننده و پشتیبان آنان بود، هر بار علی‌رغم موفقیت‌های چشمگیر، با هر وسیله‌ای، مانند قتل، تکفیر، تزویر و ...، در دست‌یابی به هدف نهایی خود، یعنی تشکیل ایرانی ملی و مستقل، موفق نشوند.

تشکیل دولت‌هایی چون صفاریان، سامانیان، آل‌زیار، آل‌بویه، ... را به دست ایرانیان، محققان بیشتر به انگیزه‌ی احیای مجدد ایران توسط ایرانیان می‌دانند. «هنگامی که خلافت عباسی در قرن سوم و چهارم هجری دچار ضعف و انحطاط گردید، اندیشه ایجاد یک دولت قدرتمند و احیای مرده‌ریگ باستانی ایران در میان بسیاری از اقوام ایرانی رواج داشت» (فرای، ۱۳۷۸: ۳۷).

در این میان خاندان شیعی مذهب بویه از طوایف دیلم حکومت قدرتمندی تشکیل دادند بغداد را نیز به تصرف درآوردند و دستگاه خلافت را بازپچه‌ی دست خود ساختند. اما چرا سرداران ایرانی این حکومت‌ها، به خصوص آل‌بویه که قدرت فراوان یافتند، برای احیای ایران به شکل باستان اقدام نکردند؟ واقعیت است که از میان حکومت‌های ایرانی هیچ‌کدام قدرت لازمی را که بتواند با حکومت عربی برابری کند، به دست نیآوردند، بجز آل‌بویه؛ و چه بسا اگر کسانی مانند زیاریان قدرت آل‌بویه را فراهم می‌آوردند، این کار را انجام می‌دادند.

ظاهراً تسلط آل بویه بر بغداد و دستگاه خلافت، برای خلفای عباسی مطلوب بود. زیرا به جای کسانی چون مرداویش زیاری که فردی متعصب و میهن پرست به شمار می‌رفت، و در صدد نابودی خلافت عباسی برآمده بود، مردانی بغداد را تصرف می‌کردند که قصد براندازی خلافت عباسی را نداشتند (خضری، ۱۳۷۹: ۱۴۳). معزالدوله‌ی دپلمی (احمد) از همان آغاز در نظر داشت خلافت را از آل عباس به آل علی منتقل نماید. اگر چه به نظر نمی‌رسد تصمیم معزالدوله در تعویض خلافت به انگیزه‌ی ایرانی صرف بوده باشد، اما در هر حرکت ایرانیان، مخالفت با سلطه‌ی غیر ایرانی مشهود است. به نظر می‌رسد عواملی از جمله حاکمیت ۳۵۰ ساله‌ی دینی تا آن زمان (زمان تشکیل حکومت آل بویه) که باعث شده بود مرکزیت دینی نهادینه شود و هر حاکمی مشروعیت خویش را در آن جستجو کند، معزالدوله را نیز بر آن داشته بود به این استنباط برسد که نهاد خلافت، به عنوان مرکز مشروعیت حکومت دنیایی، باید وجود داشته باشد و لذا گرچه او تصمیم گرفته بود مخالفت خود را، که فردی ایرانی و شیعه بود، به صورت تعویض خلافت آشکار کند، اما به لحاظ سیاسی و با هشدار اطرافیان خویش از آن نیز منصرف شد و خلافت عباسی را در حد یک وسیله نگه داشت.

حکومت عباسیان به روش‌های مختلف سعی در جلوگیری از استقلال ایران نمود، که یکی از بارزترین آن‌ها نگهداری چند سلسله‌ی حکومتی در گوشه و کنار ایران و دادن مشروعیت به یکی و سلب مشروعیت از دیگری و ایجاد اختلاف در بین آن‌ها بود، تا بدین شکل از بروز قدرتی متمرکز در ایران جلوگیری کند؛ چنان که در تاریخ آن زمان ایران وجود مقارن دو الی چند سلسله‌ی حکومتی را در کشور شاهدیم که بر حسب نیازهای سیاسی در هر زمان یکی از آن‌ها از طرف مرکز قدرت حکومت مشروع شناخته می‌شد و علیه دیگری می‌جنگید، و این اقدام علاوه بر عدم شکل‌گیری یک قدرت واحد در ایران، باعث بروز هرج و مرج و ظلم و ستم و فقر در میان مردم ایران می‌شد، تا بیشترین انگیزه‌ی آن‌ها فراهم نمودن حداقل زندگی روزمره باشد و انگیزه‌ای فراتر پیدا نکنند.

نهایت ترس اعراب از قدرتیابی ایرانیان، در دوران هجوم مغولان دیده می‌شود، که دستگاه خلافت به رغم تمام خطری که قدرت دینی‌اش را تهدید می‌کرد، اضمحلال سیاسی ایران را مهم‌تر دید و علاوه بر این که برخی مورخان معتقدند که دستگاه خلافت در حرکت مغولان به سوی ایران نقش داشته است، ناصرالدین الله خلیفه‌ی وقت و جانشینانش، نه تنها به تلاش‌ها و خواهش‌های سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه توجهی نکردند، بلکه با مخالفت و مبارزه با وی، و با این فکر که با تسلط مغولان بر ایران با همان شیوه‌های دینی مانند

مشروعیت، همچنان ایران را زیر سیطره ی خود داشته باشند، هجوم مغولان را به سود خود دیدند، غافل از این که عنصر ملی و مذهبی ایرانی از هجوم بیگانه به سود خویش استفاده خواهد نمود. دستگاه مهیب نظامی مغول ابزاری شد تا بزرگان ایرانی، مانند خواجه نصیرالدین طوسی، آن را به سمت بغداد، این بار برای براندازی خلافت حرکت دهند (همان، ۱۴۸).

«خواجه نصیرالدین طوسی که شیعه اثنی عشری و ایرانی بود برانداختن آل عباسی را وظیفه شرعی و ملی می دانست» (بیانی، ۱۳۷۹: ۱۴۶). برافتادن دستگاه خلافت و پایان سیطره ی اعراب از ایران را باید زمینه ی اصلی تشکیل ایرانی مستقل دانست که در طی تلاش های مداوم ایرانیان میسر شد و از این زمان به بعد، تلاش ایرانیان به جای این که مانند گذشته آرمان های اعراب را به بار بنشانند، می توانست به آرمان های ایرانی خدمت کند.

هر کار بزرگ و هر پدیده ی اجتماعی حتماً زمینه ی مساعدی می طلبد، و تا آن زمینه ی مساعد نباشد، رویدادی شکل نمی گیرد. افراد بزرگ نیز بدون پیدا شدن زمینه ی لازم، به تنهایی شکل دهنده ی کارهای بزرگ نبودند. در شکل گیری استقلال ایران نیز زمینه ی اصلی آن پایان سیطره ی اعراب بود. با از میان رفتن تسلط اعراب بر ایران و پیدایش زمینه ی لازم، قدرتی وافر لازم بود تا با تسلط بر ملوک الطوائفی موجود در ایران، کشوری واحد را شکل دهد که این قدرت علی رغم هرج و مرج پس از هجوم و تسلط مغولان میسر نشد، تا زمان سلسله ی صفویه (یعنی ۲۵۰ سال پس از سقوط خلافت عباسی)، که این سلسله با به کارگیری قدرت لازم موفق به استقلال و تمرکز و دست یافتن به وحدت سیاسی- ملی کشور ایران گردید.

### بازگشت یکپارچگی به ایران

با اضمحلال شاهنشاهی ساسانیان، اقتدار مرکزیت سیاسی ایران رخت بر بست و این سرزمین جزو قلمرو دولتی قرار گرفت که مرکز آن ابتدا در دمشق و سپس در بغداد بود. از اوایل سده ی سوم هجری قمری حکومت های ایرانی، مانند طاهریان، صفاریان و غیره، در این مرز و بوم شکل گرفت. باید گفت که آن ها در حقیقت نمایندگان خلفا در منطقه ی تحت سلطه ی خویش به شمار می رفتند و برای ادامه ی حکومت خود نیازمند مشروعیت از سوی خلیفه بودند. مهم تر از همه این که دایره ی قدرتشان از محدوده ی خاصی تجاوز نمی کرد. اگر حکومتی هم مثل آل بویه پیدا شد و بساط اقتدارش را تا دربار بغداد گسترش داد، باز به نوعی نیازمند حمایت معنوی خلیفه بود که از دیدگاه توده ی مردم جانشین و وارث پیامبر به شمار می رفت. «پیروزی اعراب بر ایرانیان در اواسط قرن هفتم میلادی دین زرتشت و امپراتوری ساسانی را

برانداخت و تا نیمه قرن سیزدهم که حکومت خلفا بدست لشکریان مغول و تاتار سرنگون شد، ایران را تا حد یکی از ولایات تابعه حکومت خلفا تنزل داد» (براون، ۱۳۶۹: ۱۵).

بسیاری از محققان متفق القول اند که تکوین دودمان صفوی در ایران فصل تازه ای از احیای سلطنت ملی- ایرانی پس از سال‌ها تشمت سیاسی بود. پیدایش دودمان صفوی در آغاز سده‌ی شانزدهم میلادی در ایران، نه تنها برای این کشور و همسایگانش، بلکه به طور کلی برای اروپا رویدای تاریخی بود. این رویداد نه تنها نشانه‌ی برقراری نظام سلطنتی ایران و تجدید حیات ملیت ایرانی شمرده می‌شد که بیش از هشت سده و نیم چون آفتابی در کسوف بود، بلکه نشانه‌ی ورود ایران در مجمع ملل و روابط سیاسی‌ای به حساب می‌آمد که همچنان تا حد درخور ملاحظه‌ای پایدار است (همان: ۱۶). با چشم‌اندازی به تحولات خارج از مرزهای ایران، یعنی گذشت چندین سال از بیدار شدن اروپاییان از خواب قرون وسطایی و از میان رفتن حاکمیت هزار ساله‌ی کلیسا در اروپا و خیزش استعماری به سوی کسب سرمایه‌های سرشار مشرق زمین و تنومند شدن همسایه‌ی غربی ایران یعنی عثمانی که داعیه‌ی رهبری جهان اسلام را نیز یدک می‌کشید، وجود یک حکومت مقتدر در آن شرایط بسیار لازم می‌نمود (هینتس، ۱۳۷۷: ۷-۸). گسترش اقتدار خلافت عثمانی در سده‌ی نهم هجری قمری و حاکمیت آن بر آسیای صغیر و بالکان و سوریه، نفوذ به طرف ایران را نیز نوید می‌داد. اما ظهور دولت صفوی ناگهان این وضع را برهم زد. دولتی با آرمان‌های مذهبی و سرشار از جذب و عاطفه‌ی شدید دینی تشکیل شد که با بسیاری از آرمان‌های عمیق مردم موافق بود (میراحمدی، ۱۳۶۹: ۳۷).

### وحدت ایران و ایرانی

هنگامی که شاه اسماعیل اول قیام تاریخی خود را آغاز کرد، ایران پاره‌های از هم گسسته‌ای بود که بر هر پاره‌ی آن امیری فرمانروایی می‌کرد. رقابت و مبارزه‌ی امیران و جنگ‌های پیاپی آنان با یکدیگر، ایرانیان را از به هم پیوستن به همدیگر دور کرده و آنان را در برابر یکدیگر قرار داده بود. ایرانی، ایرانی را می‌کشت، شهرها و روستاهایش را ویران می‌کرد و خانه‌ها و دارایی او را غارت می‌نمود.

شاه اسماعیل با جنگ‌های پی‌درپی و با دلاوری‌هایی که شگفتی می‌آفرید، ملوک‌الطوایفی را از ایران برانداخت. او طی سال‌های ۹۰۵ تا ۹۱۶ هجری قمری به مدت ۱۱ سال توانست اکثر ولایت‌های ایران را به تصرف درآورد و وحدت سیاسی- ملی ایران را تحقق بخشد. وی با کوشش‌های خستگی ناپذیرش سرزمین ایران گذشته را، از آن سوی رود فرات تا رود جیحون،

و از بالای رودهای ارس و کورا تا خلیج فارس را زیر چتر سیاسی واحدی گردآورد و مانند شاهان ایران باستان خود را نیز «شاهنشاه ایران» خواند (پیگولوسکایا، ۱۳۵۴: ۴۷۷).

مؤلف تاریخ جهانگشای خاقان، شاه اسماعیل را چون شاهان ایران باستان معرفی می‌کند که پرچم کاویانی را برافراشته و تاج و تخت کیان را دوباره فروزان کرده است. او درباره‌ی شاه اسماعیل چنین می‌گوید:

فروزنده تاج و تخت کیان      فرازنده اختر کاویان

(جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۱۶۷).

خاور شناسان عموماً دولت صفویان را یک دولت ملی ایرانی می‌دانند (همان‌جا). پتروشفسکی این نظر را رد می‌کند. او می‌نویسد، مینورسکی دولت سلجوقیان را مرحله‌ی اول، و دولت قراقویونلو را مرحله‌ی دوم، و صفویان را مرحله‌ی سوم حاکمیت ترکمانان در ایران می‌داند (پتروشفسکی، ۱۳۶۳: ۳۹۳). سپس اضافه می‌کند: «آفندیف و دیگر مورخان جمهوری آذربایجان، دولت مزبور را «آذربایجانی [یعنی ترک] می‌شمارند». او خود در رد این نظر که دولت صفویان «یک دولت ملی ایرانی» است، اظهار می‌دارد: «نخست بدین سبب که در ایران قرن شانزدهم هنوز عناصر فساد و پاشیدگی فئودالیزم و مقدمات رشد سرمایه‌داری وجود نداشت؛ به دیگر سخن، موجبات تشکیل ملت (nation) فراهم نبود» (همان‌جا).

پتروشفسکی سپس اظهار می‌دارد، چون دولت صفویان بر اثر «مساعی قبایل چادرنشین ترک» ایجاد شده است و تا زمان شاه عباس اول، عنصر ایرانی در دولت صفوی تسلط نداشت و به علاوه «مدتی مدید سرزمین مرکزی دولت صفویان همانا آذربایجان بوده است» (همان، ۳۹۳)، بنابراین دولت صفویان یک دولت ملی ایرانی نیست و «درست تر آن باشد که دولت صفویان را همانند دیگر امپراتوریهای متشکله از سرزمین‌ها و اقوام و قبایل مختلف که در قرون وسطی در قلمرو ایران از زمان خلافت عباسیان به بعد وجود داشتند، بدانیم» (همان‌جا).

ولی پتروشفسکی هیچ‌گونه توضیحی نمی‌دهد که چنین امپراتوری‌ای را که مانند همه‌ی امپراتوری‌های جهان، همچون هخامنشیان، ساسانیان و اشکانیان در ایران، امپراتوری روم در ایتالیا، امپراتوری ژرمن و امپراتوری انگلستان در قرن نوزدهم تا نیمه‌ی سده‌ی بیستم مرکب از سرزمین‌ها، اقوام و قبایل مختلف بود، چه باید نامید. آن امپراتوری‌ها همه در تاریخ به نام همان کشوری که ذکر شد، نامیده می‌شوند. اکنون امپراتوری صفویان را که چنان خصلتی داشت، چه نام باید نهاد؟ از زمان خلافت عباسیان به بعد، دولت‌های سلجوقیان، غزنویان، مغولان و تیموریان که هر یک در تاریخ به همین نام خوانده می‌شوند، وجود داشتند. هیچ مورخی آن‌ها را دولت ایرانی نمی‌داند. دو دولت اول، از ترکان، و دو دیگر، مغول



و از یک بودند. آیا صفویان را می‌توان مانند مینورسکی و «مورخان جمهوری آذربایجان» و نظر تلویحی پتروشفسکی، ترک دانست؟ در مورد مینورسکی باید گفت اگر به نظر او «قراقویونلوها» را باید به عنوان مرحله‌ای از حکومت ترکمانان، ذکر کرد چرا نباید از غزنویان و سلجوقیان و آق‌قویونلوها به عنوان مرحله‌های دیگری از حکومت ترکمانان در ایران نام برد؟ پتروشفسکی نظر مینورسکی را در مورد ترک بودن دودمان صفویان به طور تلویحی تأیید می‌کند. او در اثبات آن بیان می‌دارد: «نقش رهبری سیاسی را در دولت صفویان - حداقل تا زمان شاه عباس اول - قبایل آذربایجانی قزلباش به عهده داشته و هسته سپاهیان فئودالی از اینان تشکیل شده بود. امیران ایشان بخش اعظم اراضی را میان خویش تقسیم کردند. مأموران عالی رتبه دولتی و حکام ولایات و سرداران لشکر از میان آنان منصوب می‌شدند. زبان آذربایجانی تفوق و برتری داشت. بزرگان ایرانی در درجه دوم اهمیت قرار داده شده بودند و مشاغل روحانی و کشوری برای ایشان باقی مانده بود» (همان، ۴۷۸).

در مورد نظرهای پتروشفسکی باید گفت نقش رهبری سیاسی دولت صفویان تا زمان شاه عباس اول تنها به عهده قبایل آذربایجانی قزلباش نبوده است؛ ایرانیان نیز تنها مشاغل روحانی و کشوری، آن هم بیشتر امور مالیاتی، را در اختیار نداشتند. شاه اسماعیل هنگامی که در پانزده سالگی بر تخت پادشاهی نشست، حسین بیک شاملو را که از مردم شام بود و در سال‌های مهاجرت شاه اسماعیل در لاهیجان به عنوان الله، مربی و مشاور او همواره در خدمت او به سر می‌برد، به سمت وکالت خود و امیرالامرای سپاه گماشت. شاه اسماعیل پس از شش سال او را از مقام وکالت شاه که حکم نیابت سلطنت را داشت، از کار برکنار کرد و این مقام را که بالاترین مقام سیاسی پس از پادشاه بود و کلیه امیران قزلباش و مقام‌های درباری تابع آن بودند، به امیر نجم رشتی سپرد. شاه اسماعیل پس از او نیز این مقام را تا آخر عمر به ایرانیان واگذار کرد (بدلیسی، ۱۸۶۰/م ۵۱۲۷۶، ق: ۱۲۰). او حتی حکومت بعضی ناحیه‌ها را نیز به ایرانیان سپرد و قاضی محمد کاشی حکومت چند ناحیه از جمله شیراز را بر عهده داشت. به علاوه، در زمان شاه اسماعیل، حاکمان لرستان، بعضی از ناحیه‌های کردستان و کلیه ناحیه‌های گیلان و مازندران همیشه ایرانی بودند.

در مورد این امر که صفویان از دودمان ترک و یا ایرانی بودند، بررسی وضع نژادی شخص شاه اسماعیل اهمیت دارد. در رهبری سیاسی دولت صفویان، عاملی که می‌بایست بیش از جنگجویان قزلباش مورد توجه قرار گیرد، شخصیتی است که دولت صفویان را به وجود آورد. قزلباش، اعم از ترکان آسیای صغیر و شام، همچنین قوم ایرانی تالش، زیر رهبری وفرماندهی شاه اسماعیل می‌جنگیدند و او بود که پس از پیروزی و بر سر گذاشتن تاج شاهی، آنان را به

فرماندهی سپاه و یا حکومت ولایت‌ها گماشت. پتروشفسکی به این موضوع که شاه اسماعیل از چه نژادی بوده و در رهبری سیاسی دولت صفویان چه نقشی داشته است، اشاره‌ای نمی‌کند. شاید وقتی که او از «قزلباشان» سخن می‌گوید، شاه اسماعیل را نیز جزو آنان به حساب می‌آورد. او هنگامی که نسب صفویان و رد انتساب آنان به خاندان امامت شیعیان را متذکر می‌شود، می‌نویسد، به تازگی احمد کسروی نظر داده است خاندان صفویان اصلاً کرد بوده‌اند و مورخ ترک زکی ولیدی طوغان نیز آن را تأیید کرده است (پتروشفسکی، ۱۳۶۳: ۳۸۳). با وجود آن، او برای این که خاندان صفویان را ترک معرفی کند، می‌افزاید: «به هر تقدیر، صفویان که در اردبیل آذربایجان می‌زیستند به ترکی گراییدند و در نیمه دوم قرن پانزدهم میلادی (نهم هجری) زبان مادری ایشان آذربایجانی، [یعنی زبان ترکی]، بوده، شاه اسماعیل به زبان آذربایجانی شعر می‌گفته و خطایی تخلص می‌کرده» است (همان‌جا).

در خصوص نژاد شاه اسماعیل و دودمان صفویان، والتر هینتس پژوهشگر آلمانی، می‌نویسد: مناسب است «تحقیق کنیم و بفهمیم اسماعیل که تا به حال علی‌العموم به عنوان یک نفر ترک معرفی شده واقعاً از چه نژادی بوده است. هرگاه، سلسله اجداد او را مورد تحقیق و مذاقه قرار دهیم درمی‌یابیم که جزء اعظم خون جاری در عروق اسماعیل خون غیرترکی بوده است نه ترکی. اولاً از طریق مادرش مارتا و ثانیاً از جانب مادربزرگ مادری‌اش کورااکترینا که پدری یونانی و مادری گرجی داشت، از طرف پدربزرگ مادری‌اش و مادربزرگ پدری‌اش یعنی خواهر اوزون حسن و خدیجه که مادرش مسیحی آرامی وجده وجده اعلایش شاهزاده خانمهای ترابوزانی بودند» (هینتس، ۱۳۷۷: ۸۸-۸۹). او سپس نتیجه می‌گیرد: شاه اسماعیل «قاعدتاً باید دارای خصوصیات نژادهای شمالی [اروپا، یعنی نژاد آریا] باشد» (همان: ۹۰).

نویسنده‌ی مقدمه‌ی *سفرنامه‌ی ونیزیان در ایران*، ضمن تأیید ایرانی بودن دودمان شاه اسماعیل، می‌نویسد: او «سرانجام انقلابی کرد ... انقلابی که در تاریخ جهان نظیر ندارد. نه همان سلطنت و شکل حکومت تغییر یافت بلکه شاهنشاهی ایران در میان دودمان ایرانی از نو زنده شد و دوران تسلط طولانی بیگانگان به پایان آمد» (جوزفا باربارو، ۱۳۴۹: ۱۸۹).

شاه اسماعیل اول ایران پر هرج و مرج را وحدت بخشید و ملیت ایرانیان را احیا کرد و بر وسعت دامنه‌ی اختلافاتی که میان ایران و دیگر کشورهای اسلامی وجود داشت به مراتب افزود، اختلاف و تفرقه‌ای که به غلط آن را مذهبی خوانده‌اند، و حال آن‌که اساساً ماهیتش ملی و سیاسی بود و به صورتی که شاه اسماعیل آن را احیاء و تشدید کرد کاملاً ملی بود. احساساتی که ایرانیان صدر اسلام را برانگیخت و بر آن داشت که در صدد رد و انکار خلفای

اول و دوم و سوم برآیند، همان احساساتی ملی‌ای بود که محرک آنان در طرد و دفع تازیان و برتر شمردن اصل وراثت در امامت بر اصل انتخاب در خلافت بود. شاه اسماعیل از این احساسات ملی و سنت‌های پادشاهی بهره‌برداری کرد (همان، ۱۸۹).

بی‌تردید در به قدرت رسیدن شاه اسماعیل، جنگجویان قزلباش که به طور عمده از ترکان آسیای صغیر و شام بودند، نقش برجسته‌ای داشتند. ولی قزلباشان در مجموع خود عامل منحصر به فرد و یا عامل سرنوشت ساز در پیروزی شاه اسماعیل بر مخالفان نبوده‌اند و عامل‌های دیگری نیز در نشستن او بر تخت پادشاهی تأثیر داشته‌اند.

### همراهی ایرانیان در تثبیت دولت صفوی

وقتی سخن از نقش عنصر ایرانی که بیشتر کارکرد آن در زمینه‌های فرهنگی و دیوانی بود به میان می‌آید، کارکرد چند صد ساله‌ی آن در تداوم ثبات مملکت ایران و جلوگیری از زوال کشور خود شاهده‌ی کافی است تا نیاز به اقامه‌ی دلیل و برهان درباره‌ی این موضوع نباشد. همان قدرتی که همه‌ی پژوهشگران تاریخ ایران به اهمیت چشمگیر آن معترف شدند و ایران شناسانی نظیر والتر هینتس و گیرشمن به آن به دیده‌ی تعجب و تحسین نگریستند. در خصوص نقش عنصر ایرانی در شکل‌گیری حکومت ملی ایران، علاوه بر این که معتقدیم تمام تلاش‌های ایرانیان و کارکردهای مختلف آنان طی سده‌های طولانی گذشته زمینه‌ساز این امر گردید و در تحقق ایران ملی مؤثر واقع شد، کارکرد عنصر ایرانی در دوره‌ی شکل‌گیری این وحدت سیاسی - ملی، یعنی زمان حکومت صفویه، چشمگیر بوده است.

نمی‌توان گفت بدون دخالت ایرانیان، روند حرکت صفویه و قزلباش همان می‌شد که با دخالت ایرانیان شکل گرفت و چه بسا بدون کارکرد ایرانیان در زمینه‌های مختلف، به‌خصوص تشکیلات دیوانی - که گویا طلسمی بود که در این مرز و بوم از دیرباز تنها به دست فرزندان لایقش گشوده می‌شد - قزلباش‌های لجام گسیخته دست به هر اقدامی می‌زدند و شاید عنوان‌هایی مانند مملکت قزلباش، پادشاه قزلباش و غیره، در ایران پایدار می‌ماند. تاریخ نشان می‌دهد که دسته‌های ترکانی که در طول سده‌ها یکی پس از دیگری به ایران وارد شدند، گروه‌های بیابان‌گردی بودند که بیشترین انگیزه‌ی آنان به دست آوردن ثروت و سرزمین‌های تازه بود و این مهاجمان در نظر نداشتند برای ساکنان سرزمین اشغالی حقی قائل شوند و تنها فعالیت و عملکرد خود ایرانیان بود که آنان را مهار و نهایتاً خودی می‌کرد. در زمان صفویه نیز برتری‌طلبی قزلباش‌ها و تعارض عنصر ترک و تاجیک به شکل بارز بیانگر این مطلب است. ایرانیان از بدو استقرار سلسله‌ی صفویه در ایران، فعالیت خود را آغاز کردند

و با استقرار در منصب کلیدی دیوان سالاری، با قزلباش‌ها به نبرد برخاستند و در این نبرد ایرانیان توانستند قدرت قزلباش را مهار و از آن به نفع خویش بهره گیرند. راجر سیوری که بارها به این موضوع اشاره کرده است، می‌گوید: «عاملی که موجب پیچیدگی اوضاع شده بود خصومت بین عناصر تاجیک یا ایرانی ... و نیروهای ایلیاتی ترک بود» (سیوری، ۱۳۷۹: ۳۳-۳۵). عدم سازش عنصر ایرانی و ترک و لیاقت ذاتی قوم متمدن ایرانی باعث شد از پنج مقام مهم حکومتی در زمان شاه اسماعیل، یعنی از همان آغاز استقرار دولت صفوی «ایرانیان صاحب دو مقام صدارت و وزارت شوند» (همان‌جا). تلاش مستمر ایرانیان موجب گردید مقام مهم وکالت (وکیل نفس نفیس همایون) به زودی از قزلباش‌ها سلب و به ایرانیان سپرده شود. «حسین بیگ شاملو بعد از شش سال از مقام وکالت برکنار و زرگری از رشت به نام امیر نجم رشتی جانشین او شد» (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴۹۰-۴۵۰؛ الحسینی قمی، ۱۳۵۹: ۱۲۶). مقام وکالت منصب مهمی بود که سپردن آن به ایرانیان علاوه بر ترس شاه از قدرت قزلباش‌ها بیانگر اهمیت یافتن ایرانیان بود. شاه اسماعیل علی‌رغم تمام مخالفت و ناخرسندی قزلباش‌ها تا زمان مرگ خود این مقام را همچنان در دست ایرانیان باقی گذاشت؛ چنان‌که پس از امیر یاراحمد تا مرگ شاه اسماعیل، سه فرد ایرانی دیگر به این سمت انتخاب شدند (میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۳۲).

پس از شکست چالدران، که نتیجه‌ی آن کشته شدن شمار زیادی از قزلباشان و کناره‌گیری نسبی شاه اسماعیل اول از امور مملکت بود، ایرانیان از رکودی که به علت کشته شدن بزرگان قزلباش و ناخرسندی شاه از آنان، در قدرت قزلباش‌ها ایجاد شد، در تحکیم موقعیت خویش استفاده کردند. به طوری که «رئیس دیوانیان یعنی وزیری که طبق عرف ایرانی بود موقعیت برجسته‌ای پیدا کرد» (سیوری، همان: ۴۴)؛ و میرزا شاه حسین اصفهانی که پس از جنگ چالدران تسلط زیادی بر شاه پیدا کرده بود، قدرت فراوانی یافت. دوران حکومت شاه اسماعیل اول پر از کشمکش ایرانیان و ترکان قزلباش است که به رغم همه‌ی تلاش‌های شاه برای سازش بین آن دو قدرت و یا کم کردن تعارض‌شان، کشمکش میان آنان همچنان ادامه می‌یافت و چنان‌که می‌بینیم، روند صعودی ایرانیان نمایان است. در زمان شاه تهماسب نیز این کشمکش همچنان ادامه داشت و اگرچه قزلباش‌ها از کودکی شاه تهماسب استفاده کردند و در دهه‌ی اول پادشاهی او قدرت بسیار یافتند، اما از آن پس اقدامات شاه برای کاهش قدرت قزلباش‌ها و به دست آوردن همه‌ی اقتدار پادشاهی، موقعیت قزلباش‌ها را تنزل داد و موقعیت ایرانیان را محکم‌تر نمود. پس از مرگ شاه تهماسب و هنگامی که در نتیجه‌ی هرج و مرج ناشی از رقابت بین قزلباش‌ها، شاهزادگان یکی پس از دیگری به قدرت

می‌رسیدند و از بین می‌رفتند، شاه محمد خدابنده به سال ۹۸۵ هجری قمری به پادشاهی رسید و این در حالی بود که امور مملکت در دست شاهزاده خانمی به نام پریخان خانم بود. در این میان ایرانیان شاهد هرج و مرج و از بین رفتن توان کشور و گسترش توان قزلباش‌ها بودند. «به واسطه‌ی غریزه فطری حفاظت از خود دیوانیان ایرانی که حاصل قرن‌ها سنت است، میرزا سلمان - وزیر وقت - بیدرنگ با آشکار ساختن مقام قدرتمندی که پریخان خانم به هم زده بود خود رابه شاه محمد خدابنده و همسرش نزدیک کرد» (همان جا).

همسر شاه محمد خدابنده، مهدعلیا، ایرانی و دختر یکی از حکام محلی مازندران بود. مهدعلیا با از میان برداشتن پریخان خانم به کمک شاه محمد خدابنده، به مدت هجده ماه فرمانروای بلاعارض کشور شد (همان، ۶۸).

اقدامات شاه عباس اول و مبارزه‌ی وی با قزلباش‌ها که با ایجاد هرج و مرج پس از شاه تهماسب تا به قدرت رسیدن شاه عباس باعث شده بودند قسمت زیادی از کشور دوباره به دست ازبکان و عثمانی‌ها بیفتد، و ثابت کرده بودند که اهمیتی برای مقام شاه صفوی قائل نیستند، موجب تنزل قدرت قزلباش‌ها و افزایش نفوذ ایرانیان و به عبارت بهتر پیروزی ایرانیان در نبرد طولانی قلم و شمشیر گردید که نماد آن «افزایش قدرت وزیر بود که در رأس دیوانسالاری قرار داشت و بنا به عرف ایرانی بود» (همان، ۸۹). پیدا شدن عنوان‌های سنتی ایرانی، مانند سپهسالار برای فرماندهی نیروهای کل نظامی در زمان شاه عباس اول، بیانگر پیروزی ایرانیان است. در این دوره «لقب قدیمی ایران سپهسالار با همان مفهوم از نو زنده شد. این نامها ظفر یافتن عناصر تاجیک را در کشور می‌رساند» (همان جا).

جدال میان طرفداران فرهنگ و تمدن ایرانی با قزلباشان، با پیروزی ایرانیان به پایان رسید و رفته رفته صفویان و قزلباش‌ها بیشتر با فرهنگ ایران مأنوس گردیدند و خود در راه ارتقاء و باروری این فرهنگ کوشش نمودند، که نمونه‌ی آن علاقه‌ی آنان به فرهنگ و هنر ایرانی است که در غالب آثار به جا مانده از ایشان، به خصوص یادگارهای تاریخی که الگوی آن‌ها اصفهان و آثار آن به حساب می‌آید، مشاهده می‌شود.

ایرانیان که در سایه‌ی اقتدار حکومت صفویه هدف دیرینه‌ی خود را دست‌یافتنی می‌دیدند، با مدیریت و استفاده‌ی هر چه بهتر از این قدرت، در تشکیل ایرانی با وحدت سیاسی - ملی که سده‌ها در راه رسیدن به آن جان‌فشانی کرده بودند، دین خود را نیکو ادا نمودند.

## تشیع و نقش آن در وحدت مذهبی ایرانیان

شاه اسماعیل صفوی به محض رسیدن به قدرت در تبریز به سال ۹۰۷ هجری قمری، تصمیم به رسمی کردن مذهب تشیع در مملکت تحت امر خویش گرفت. «اعلام تشیع اثنی عشری ... به عنوان مذهب رسمی ... از سوی شاه اسماعیل در تبریز مهمترین تصمیم مشاوران شیعه مذهب او بود» (سیوری، همان: ۲۶).

شاه اسماعیل بر اساس کدام اصول تصمیم به این کار گرفت؟ آیا وی این تفکر را برای احیای مملکت جدید الزامی می دید و یا انگیزه های سیاسی در کار بود و یا تشیع شاه اسماعیل اعتقادی بود؟ تصمیم به انجام گرفتن چنین عملی در مملکتی که اکثریت آن مذهب تسنن داشتند و آن هم در زمانی که وی تنها بر تبریز حکومت می کرد و برای دستیابی به همه کشور زمان و حوادث فراوانی را پیش روی داشت، تصمیمی خطرناک بود که با توجه به آن و مطالعه و مطابقت تاریخ، می توان تشیع شاه اسماعیل را یک تشیع اعتقادی دانست که او خود را موظف به انجام دادن آن می دانست و احتمالاً وی ملاحظات سیاسی شکل گیری قدرت مطلقه خویش را با آن همراه کرده بود. اسماعیل و خانواده اش از مدت ها پیش، یعنی زمان خواجه علی (۷۹۳ - ۸۳۰ هق) ماهیت شیعی خود را آشکار کرده بودند و شاه اسماعیل قبل از فرمانروایی، خود را مجری دستورات دوازده امام معرفی می کرد. او می گفت: «حضرت مهدی (عج) تاج سرخی بر سرش نهاده ... و فرمود: برو که تو را اذن دادم؛ و به همین ترتیب شاه اسماعیل به مریدانش تأکید می کرد که همه حرکات وی طبق دستورات دوازده امام است» (الشیبی، ۱۳۵۹: ۳۸۸-۳۸۹).

به نظر نمی رسد که شاه اسماعیل در زمان به قدرت رسیدن، که تنها چهارده سال داشت، به قدری دارای بینش سیاسی بوده باشد که بتواند هدف های بزرگ را از رهگذر مذهب مدنظر قرار داده باشد. از طرفی، خطر بزرگ واداشتن دست کم دو سوم مردم سنی مذهب کشور به روی گرداندن از اعتقادات خویش نیز وجود داشت که اسماعیل و اطرافیانش حتماً به آن واقف بوده اند. اما پاسخ شاه به مشاورانش باز هم از اعتقادی بودن عمل وی حکایت می کند که او خود را مأمور به انجام دادن آن می دید و می گفت: «به یاری خدا اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر می کشیم و یک تن را زنده نمی گذاریم» (عالم آرای شاه اسماعیل، ۱۳۴۹: ۶۰). می بینیم که شاه اسماعیل تا بدان حد موظف و مصمم به این امر بود که حتی قتل عام مردم نیز برایش اهمیت نداشت و این از گفته های او پیداست. اسماعیل مصمم بود به هر قیمت بر اعتقاد خویش جامه ی عمل بپوشاند و در این راه ائمه را همراه و مرتبط با خویش می دانست؛ چنان که معتقد بود امام علی (ع) در رؤیا به او گفته است: «ای فرزندم دغدغه به

خاطر مرسان و در روز جمعه بفرمای تا قزلباش یراق بیوشد ... و در آن وقت خطبه بخوان و هرکس خواسته باشد که حرکت کند قزلباش آن را به قتل می رسانند» (روملو، ۱۳۴۹: ۶۴).

آشکار بود که این اقدام بدون بروز مخالفت و ایجاد فشار و آزار طرفداران مذهب تسنن میسر نخواهد شد. «شاه شمشیر بلند کرد و گفت تبرا کنید ... آن دودانگ بلند بیش باد و کم مباد گفتند و آن چهار دانگ دیدند که جوانان قزلباش خنجرها در دست، گفتند هر کدام که نمی گویند کشته می شوید، تمام از ترس گفتند» (عالم آرای شاه اسماعیل، ۱۳۴۹: ۵۲). مردم مجبور به پذیرش بودند و نافرمانی آنان با شمشیر پاسخ گفته می شد. از این رو مردم عادی آسان تر می پذیرفتند، ولی علمای دین مقاومت می کردند. «شمار زیادی از علمای سنی مذهب به عثمانی و آسیای مرکزی گریختند» (الگار، ۱۳۶۹: ۵۴). اسماعیل با سر سختی و رشادت و با تکیه بر قدرت قزلباشها این کار را انجام داد. اما این عمل برای شاه اسماعیل چه سودی داشت و او و مشاورانش در این راه چه اهدافی را دنبال می کردند؟ راجر سیوری نخستین عامل را به خدمت گرفتن ایدئولوژی پویای مذهبی می داند (سیوری، همان: ۲۸). اما همان طور که ذکر شد، به نظر نمی رسد اسماعیل در آن موقع دارای بینشی بزرگ بوده باشد تا بتواند آینده ای طولانی را پیش بینی کند، و به خدمت گرفتن ایدئولوژی در کوتاه مدت برای وی میسر نبود، چرا که برای استقرار مذهب شیعه و اعتقادی شدن ملت بر اساس آن، دست کم چند سال وقت لازم بود و خطر مخالفت اکثریت سنی نیز کمتر از سود ناشی از ایدئولوژی یادشده نبود. بنابراین مذهب شیعه اگر هم این ایدئولوژی پویایی را به حکومت صفویه عرضه می کرد، این نمی توانست در کوتاه مدت و بلافاصله نتیجه بدهد؛ اما در دراز مدت قطعاً این ایدئولوژی، به خصوص در برابر عثمانی های سنی مذهب، تأثیر بسزایی داشت. در اقدام شاه اسماعیل، علاوه بر این که عمل او را یک اقدام عقیدتی دانستیم، همان طور که گفته شد، احتمالاً شاه اسماعیل در این اقدام خود هدفهایی را جستجو و دنبال می کرد که با قدرت مطلقه ی پادشاهیش بی ارتباط نبود: اول این که تفکر صوفیانه ی موج بزرگ طرفداران اسماعیل نمی توانست با اعتقادات جامعه ی سنی مذهب سازگار گردد و شاید شاه اسماعیل با فراست این موضوع را دریافته بود که قزلباشها که دیوانه وار اعتقادی بدون چون و چرا داشتند، نتیجه ی آمیختن آنها با اکثریت سنی مذهب چیزی جز هرج و مرج در بر نخواهد داشت؛ چرا که اعتقاد و احترام به امام علی (ع) که نزد صوفیان اهمیت فراوان داشت، مسئله ای بود که جامعه ی سنی را به مخالفت با قدرت جدید وامی داشت؛ همان گونه که فرسنگها دورتر، حکومت عثمانی را به مخالفت با قدرت جدید وامی داشت. شاید شاه اسماعیل دریافته بود که سازش قزلباشها و سنی مذهبها و زندگی مسالمت آمیز آنها در

کنار همدیگر غیرممکن است و از این رو خطر از میان برداشتن مذهب تسنن را آسان‌تر از خطر هرج و مرج طولانی و احياناً تضعیف حکومت خویش می‌دانست.

دوم آن‌که، به خدمت گرفتن یک ایدئولوژی پویا (مذهب تشیع)، صوفیان و مریدان آناتولی فرقه‌ی صوفی را از دولت عثمانی جدا می‌کرد و به هویت ارضی و سیاسی جدیدی پیوند می‌داد، که تداوم حیات اجتماعی آن‌ها در گرو ایجاد این هویت نوین بود. سوم آن‌که، عنصر ایرانی (تاجیک) به وحدت ملی و مذهبی و سیاسی دست می‌یافت و از خطر مستحیل شدن تمام عیار در هویت نژادی و سیاسی - مذهبی دولت ترک تبار عثمانی نجات می‌یافت، تا به قولی، ایرانیان با پذیرش مذهب تشیع سدی محکم در برابر عثمانی در غرب و ازبکان در شرق ایجاد کنند (میراحمدی، ۱۳۶۹: ۵۲). به این ترتیب، تعارضی که از رهگذر برخورد اعتقادی میان جامعه‌ی شیعی شده‌ی ایرانی و جوامع سنی پیرامون آن شکل می‌گرفت، حکومت صفوی را لاجرم به عنوان حافظ مرزهای سنتی ایران معرفی و در نتیجه عنصر ایرانی را به حمایت از این حکومت وادار می‌کرد و زمینه‌ی مشروعیت آن را فراهم می‌نمود.

### نتیجه‌گیری

پیدایش حکومت صفویان در ایران به آن شکل، ادامه‌ی روند تدریجی تحولات دینی‌ای بود که نباید تحولات حوزه‌ی ایران و به‌خصوص آسیای صغیر را در این رابطه نادیده گرفت. رهبران صوفی که از آغاز پیرو مذهب تسنن و معمولاً فقه شافعی بودند، در ادامه‌ی حرکت خود به مذهب شیعه روی آوردند. می‌توان گفت، کسانی که به عنوان نیروی نظامی صفویه، عنصر واقعی قدرت‌گیری این سلسله شدند، دست‌پروردگان خاص مکتب صفوی بودند که پیروان بی‌چون و چرای مرشد کامل خود شدند. حکومت صفوی به محض ورود به نخستین قلمرو متصرفی خویش، آذربایجان، تشیع را مکتب حاکم اعلام کرد. آنچه این روند را تقویت نمود، گسترش برق‌آسای حکومت سنی عثمانی بود، که از دید ایرانیان تمامیت و استقلال تازه به دست آمده‌ی کشورشان را تهدید می‌کرد و جایی برای منازعات باقی نمی‌گذاشت. اگر چه اشغال ایران توسط قزلباش‌های غیرایرانی را می‌توان ادامه‌ی اشغال ترک‌های مهاجم دانست، اما نمی‌توان منکر وابستگی خاص رهبران صفوی به مملکت ایران شد که خود از سده‌های - پیش از آن بالیده و زندگی کرده بودند.

در نگاه به تاریخ حکومت صفوی، دو قدرت متضاد در ایران می‌توان دید: یکی مهاجمان خانه به دوش که همواره انگیزه‌ی آنان، غارت و چپاول و به دست آوردن ثروت و سرزمین مناسب بود. این گروه که این بار تحت نام قزلباش وارد مملکت ایران شدند، مطمئناً اگر



می توانستند قدرت صاحبان اصلی را در هم شکنند، حاضر نبودند آن را با مردم ایران تقسیم کنند. قدرت دوم ایرانیان بودند که در برابر مهاجمان قد علم کردند و رقابت سختی را با مهاجمان آغاز نمودند و موفق شدند با تحدید این نیروی مقتدر، از آن در راستای هدف‌ها و مصالح ملی خویش استفاده کنند. البته در این راستا نباید نقش پادشاهان صفوی را نادیده گرفت. برگزیدن مکتب تشیع و رویگردانی تدریجی از تصوف، در واقع به منزله‌ی دست رد نهادن شاه اسماعیل بر سینه‌ی صوفیانی محسوب می‌شده که وی را به قدرت رسانده بودند و آنان دریافتند که عضوی از جامعه‌ی جدید هستند، نه مالک و صاحب اختیار آن. حکومت صفویه باتکیه بر شمشیر قزلباش از یک طرف، و دیوان‌سالاری و نمادهای فرهنگی جامعه‌ی ایرانی از طرف دیگر، گام در راه منافع مردم ایران گذاشت و بازسازی سیاسی- ملی را آغاز نمود و توانست برای کشور ایران تمامیت ارضی را به ارمغان آورد.

حکومت صفوی در برهه‌ای سخت حساس از تاریخ ایران و آنجا که حکومت قدرتمند عثمانی از سمت مغرب و ازبک‌ها از شرق آماده بودند تا ایران را وارد دوره‌ای جدید از آشوب‌ها نمایند و چه بسا با اشغال ایران آینده‌ی آن را به پس از جنگ‌های جهانی و تجزیه‌ی امپراتوری عثمانی موکول نمایند، نه تنها ایران را از اضمحلال نجات داد و آن را برای نخستین بار پس از اشغال اعراب به عنوان کشوری مستقل بر پهنه‌ی جغرافیایی جهان تثبیت نمود، بلکه قدرتی را تشکیل داد که بر نام امپراتوری عثمانی سایه افکند و در تاریخ آن روز دنیا مؤثر واقع شد.

#### کتابنامه

۱. الگار، احمد. ۱۳۶۹، *دین و دولت در ایران عصر قاجار*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، توس.
۲. انصاف پور، غلامرضا. ۱۳۶۵، *نهضت‌های ملی در ایران*، تهران، امیرکبیر.
۳. باربارو، جوزفا. ۱۳۴۹، *سفرنامه و نیزیان در ایران (شش سفرنامه)*، ترجمه منوچهر امیری، تهران، خوارزمی.
۴. بدلیسی، شرف‌خان بن شمس الدین. ۱۸۶۰م/۱۲۷۶ه.ق، *به اهتمام ولادیمیر ملقب به ولیامینوف، بطرزبورغ*، دارالطباع اکادمیه امپراتوریه، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۱۴۳۷ B.
۵. بیانی، شیرین. ۱۳۷۹، *مغولان و حکومت ایلیخانی در ایران*، تهران، سمت.
۶. پتروشفسکی، ایلیاپاولویچ. ۱۳۶۳، *اسلام در ایران (از هجرت تا پایان قرن نهم هجری)*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، [بی‌نا].

۷. پیگولوسکایا و دیگران. ۱۳۵۴، *تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام.
۸. *تاریخ جهانگشای خاقان*. ۱۳۶۴، با مقدمه و پیوست‌ها از الله دتا مضطر، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
۹. *تاریخ عالم آرای اسماعیل*. ۱۳۴۹، با مقدمه و تصحیح و تعلیق اصغر منتظر صاحب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۰. الحسینی قمی، قاضی شرف الدین حسین. ۱۳۵۹، *خلاصه التواریخ*، تصحیح احسان اشراقی، ج ۲، تهران، دانشگاه تهران.
۱۱. خواند میر، غیاث الدین بن همام الدین الحسینی. ۱۳۵۳، *حبيب السیر فی اخبار افراد بشر*، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، ج ۴، تهران، کتابفروشی خیام.
۱۲. خضری، احمد. ۱۳۷۹، *تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه*، تهران، سمت.
۱۳. روملو، حسن. ۱۳۴۹، *احسن التواریخ*، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۴. سیوری، راجر. ۱۳۷۹، *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، ج ۷، تهران، نشر مرکز.
۱۵. الشیبی، کامل مصطفی. ۱۳۵۹، *تشیع و تصوف از آغاز تا سده دوازدهم هجری*، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو، تهران، امیرکبیر.
۱۶. فرای، رن. ۱۳۷۸، *تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه*، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.
۱۷. میراحمدی، مریم. ۱۲۶۹، *دین و دولت در عصر صفوی*، تهران، امیرکبیر.
۱۸. میرزا سمیعا. ۱۳۶۸، *تذکره الملوک*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، امیرکبیر.
۱۹. هینتس، والتر. ۱۳۷۷، *تشکیل دولت ملی در ایران*، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، خوارزمی.